

بررسی وجوب زکات بر اقلیت‌های دینی در مذاهب اسلامی*

- علیرضا عابدی سرآسیا^۱
- حسین ناصری مقدم^۲
- زینب مشکانی^۳

چکیده

طبق متون فقهی، غیر مسلمان حق دارد با پذیرش پیمان ذمه، شهروند جامعه اسلامی شده و از حقوق شهروندی بهره‌مند گردد. میان فقهای مذاهب، اختلافات آشکاری بر امکان وجوب زکات بر اقلیت‌های دینی مطرح شده است؛ به گونه‌ای که مشهور فقهای امامیه و علمای مالکی موافق با وجوب زکات، و سایر مذاهب و معدودی از امامیه، مخالف هر گونه تکلیف بر فروع در مورد

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۳.

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
(a-abedi@um.ac.ir).

۲. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
(naseri1962@um.ac.ir).

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
(zeinabmashkani@yahoo.com).

کافران شده‌اند. نگارندگان با دسته‌بندی آراء و با تمسک به عموماً و اطلاقات ادله، به بررسی دیدگاه‌های ایشان پرداخته و پس از تعدیل آراء، چنین ارزیابی می‌کنند که ادعای هر گروه با مناقشاتی همراه بوده و پاسخ، طریقی میانه بین آراست. اینکه حکومت اسلامی علاوه بر جزیه، پرداخت زکات را بر کفار الزام نماید، امری است که مستلزم مستند شرعی می‌باشد. اما تأیید دیدگاه برخی مبنی بر توجه ثبوت جزیه به جای زکات، به معنای نپذیرفتن قول موافقان و جوب زکات بر اقلیت‌های دینی مبنی بر تکلیف کافران نزد حق تعالی نیست. مطابق این دیدگاه، کافر ملزم به فرائض است، اما به دلیل نداشتن ایمان، از او پذیرفته نمی‌شود، هر چند تنجز تکلیف بر کافر منوط به علم اوست، اما به هر حال همه اصول و فروع بر کافر واجب است.

واژگان کلیدی: زکات، جزیه، اقلیت‌های دینی، فروع، تکلیف.

مقدمه

در حکومت اسلامی، افرادی زندگی می‌کنند که در اعتقادات با مسلمین متفاوت‌اند و شرع مقدس برای آن‌ها مقرراتی وضع نموده است؛ احکامی که گاه جنبه مادی دارند و گاه جنبه معنوی و گاهی نیز مشترکاً از دو جنبه مادی و معنوی برخوردارند. زکات یکی از همین واجبات است که در سایر ادیان الهی نیز واجب بوده است (بقره/۴۳؛ مریم/۳۱؛ بینه/۵)؛ به ویژه آنکه علما و پیروان سایر ادیان الهی هم وجوب زکات در آموزه‌های دینی خود را پذیرفته و به آن عمل می‌نمایند؛ چرا که لازمه حیات و بقای مادی جامعه بشری، برخورداری از پشتوانه اقتصادی و برنامه مالی کلان است و زکات به عنوان یک فریضه الهی همواره یکی از منابع مالی حکومت‌های دینی محسوب می‌شده که از دیدگاه فقهای اسلامی، تحت اشراف و نظارت امام و حاکم شرع، به مصارف تعیین شده خود می‌رسد. بنا بر آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود، زکات مختص به اسلام نیست، بلکه در ادیان گذشته نیز زکات جزء برنامه‌ها و قوانین اساسی پیغمبران پیشین بوده است؛ چنان که خداوند از سخن حضرت عیسی ع‌ا‌س نقل می‌فرماید که وقتی نبوت خویش را اعلام کرد، گفت: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۱ (مریم/۳۱) و درباره حضرت اسماعیل

۱. «خداوند من را سفارش کرده است به نماز و زکات».

می فرماید: ﴿وَكَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ (مریم / ۵۵).^۱

جای دیگر پس از اینکه نام بسیاری از پیامبران را می برد، می فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ (انبیاء / ۷۳).^۲

در کتاب مقدس، زکات با عناوین دیگری مثل «ده درصد»، «ده یک»، «عشر» و... نیز آمده است. این حکم، غیر از خمس و دیگر مالیات‌ها بوده و مردم باید سالیانه آن را پردازند.

- «و تمامی ده یک زمین... از آن خداوند است» (لاویان، ۲۷: ۳۰).

و در مورد زکات حیوانات:

- «ده یک گله و رمه از آن خداوند است» (لاویان، ۲۷: ۳۲).

- «... از آن‌ها زکات خداوند هفتاد و دو رأس بود» (اعداد، ۳۱: ۳۸).

وجوب زکات از ضروریات دین اسلام و مورد اتفاق همه مسلمانان بوده و انکار وجوب آن به اجماع فقها، موجب ارتداد است. لازم به ذکر است اینکه اقلیت‌های دینی که جزء کفارند، مورد بحث قرار می‌گیرند، برای اثبات این مسئله است که آیا حکومت اختیار دارد همان گونه که در صورت لزوم مسلمانان را وادار به پرداخت زکات می‌کند، کفار داخل در سرزمین اسلامی را که بنا به دلایلی ممکن است گفته شود مکلف به احکام اسلام هستند، نیز ملزم به پرداخت این واجب نماید؟

با دقت در احکام کتب آسمانی به ویژه گواهی قرآن کریم و آنچه در تعالیم ادیان الهی وارد شده است، می‌توان دریافت که تأکید ادیان توحیدی بر اصل توجه به فقرا و نیازمندان، رویه‌ای کاملاً ثابت در تاریخ جوامع بشری داشته و اعطای به نیازمندان را لازمه حیات جامعه و اقامه قسط و عدل برشمرده‌اند. با توجه به آنچه قرآن کریم از امر به زکات در کتب مقدس و بر زبان پیامبران مختلف نقل می‌کند، می‌توان این الزام‌بخشی را به خوبی استنباط نمود. این حقیقت در این سطح از بحث، به عنوان یک پیش فرض مسلم مبنی بر وجوب توجه به نیازمندان و فقرا در همه ادیان آسمانی، یک نکته بسیار

۱. «حضرت اسماعیل اهل خود را دستور به نماز و زکات می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود».

۲. «کارهای خوب و نماز و زکات را به آن‌ها وحی کردیم».

قابل توجه است؛ چرا که با تکیه بر این اصل می‌توان چند پرسش اساسی را مطرح نمود؛ اولاً آیا اقلیت‌های دینی در حکومت اسلامی نیز مکلف به فروع دینی هستند؟ ثانیاً در صورت حکم به وجوب، آیا می‌توان آن‌ها را مجبور به انجام فروع از جمله زکات کرد؟ ثالثاً اگر زکات واجب باشد، پرداخت و اخذ از ایشان چه حکمی دارد؟

در کتب فقهای مذاهب اسلامی، بحث مستقلی در زمینه تعلق زکات به اقلیت‌های دینی و نوع برخورد حکومت اسلامی برای اخذ زکات از آن‌ها دیده نمی‌شود. بنابراین در مورد پرسش‌های مطروحه، هیچ‌گونه پژوهش مستقلی صورت نگرفته است و پژوهش حاضر، تلاش اجتهادی نویسندگان در ارزیابی و تحلیل آثار و ابعاد مختلف فقهی مسئله است. نوآوری این پژوهش، شفاف‌سازی در زمینه وجوب زکات بر کافر و تبیین ادله و اقوال است.

وجوب زکات بر اقلیت‌های دینی در مذاهب اسلامی

علمای پنج مذهب پیرامون وجوب زکات بر اقلیت‌های دینی، قائل به دو دیدگاه کلی شده‌اند. مشهور فقهای امامیه و مذهب مالکیه، قائل به وجوب زکات شده‌اند و علمای مذاهب شافعیه و حنبلیه و حنفیه و نیز شماری از فقهای غیر مشهور امامیه، وجوب زکات را با استناد به دلایلی رد می‌کنند. در ادامه، دیدگاه هر دو دسته به همراه مستندات ایشان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. دیدگاه فقهای امامیه

مشهور امامیه معتقدند که کفار همانند اصول، به فروع نیز مکلف‌اند. سید یزدی در عروة می‌گوید:

«بر کافر واجب است که زکات پرداخت کند» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹: ۲۶/۴).

همچنین شیخ انصاری می‌گوید:

«یک اصل کلی که مشهور امامیه به آن پایبندند، این است که کفار همان طور که به اصول دین مکلف‌اند، به فروع دین نیز مکلف می‌باشند و بر ترک این تکالیف مانند اصل بقاء بر کفر، عقوبت و کیفر خواهند دید. منتهی پس از اسلام آوردن، شرع مقدس نسبت به گذشته ارفاق نموده است» (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۶۱).

در مقابل، عده‌ای معتقدند با توجه به اینکه خداوند برای اهل ذمه، جزیه را مقرر فرموده است، لذا اگر کافری اسلام بیاورد، ملزم به پرداخت جزیه نیست و به واسطه اسلام او، واجبات مالی دیگر همچون زکات و خمس بر وی مقرر می‌شود (زنجانی، ۱۳۸۸: ۲۰۲). منتظری می‌نویسد:

«زکات و خمس بر اهل ذمه واجب نیست؛ چرا که جزیه، آن‌ها را از پرداخت زکات و خمس معاف می‌کند» (منتظری، ۱۳۶۷: ۴۴۶/۳).

۱-۱ دیدگاه مشهور

مشهور فقها بر این باورند که زکات بر کافران نیز واجب است. صاحب جواهر در بابی با عنوان «وجوب الزکاة علی الکافر»، مستقلاً به این مسئله پرداخته و در رابطه با وجوب زکات بر کفار می‌گوید:

«بر کافر زکات واجب است و نظر خلافی که قابل اعتنا باشد، در این زمینه در بین ما امامیه وجود ندارد؛ زیرا زکات از فروعاتی است که به اجماع فقها در کتب اصول و فروع، بر خطاب بودن آن به خاطر عمومات ادله و... حکایت از آن دارد. بلکه اصلاً در این زمینه نظر خلافی پیدا نکردم و توقفی در این زمینه قبل از اردبیلی و خراسانی نیافتم» (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۱/۱۵).

سپس یادآور می‌شود:

«خلاصه آنکه وجوب زکات بر کافر محقق است، پس بقاء آن نیز بر ذمه او محقق است تا زمانی که امتثال حاصل کند یا دلیل قابل اعتمادی بر سقوط تکلیف از ذمه او اقامه شود» (همان: ۱۶۳/۱۵).

همچنین شیخ طوسی در *الرسائل العشر* می‌گوید:

«در نزد ما و اکثر فقها، مشرکان مخاطب در عبادات هستند و این آیه، دلیل ما بر این مطلب است» (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۲۳).

همچنین سید یزدی در این باره می‌گوید:

«زکات بر کافر واجب است، اما اگر بدهد، قبول نیست و اصلاً صحیح نیست. اما اگر زکات ندهد، حکومت اسلامی می‌تواند قهراً از او زکات بگیرد و اگر مورد زکات را هم تلف کرده است، می‌تواند عوض آن را بگیرد» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹: ۲۶/۴).

۱-۱-۱. مستندات دیدگاه فقهای مشهور

مشهور فقها برای حکم به وجوب پرداخت زکات اقلیت‌های دینی به ادله اربعه قرآن، روایات، اجماع و عقل تمسک جسته‌اند.

۱-۱-۱-۱. آیات

- آیات بیانگر عموم ادله تکلیف: خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَيُلِّ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۱ (فصلت / ۶-۷).

مقدس اردبیلی می‌گوید: این آیه دلالتی واضح بر این امر دارد که زکات بر کفار واجب است؛ زیرا از این آیه فهمیده می‌شود که وصف عدم ایتاء زکات در ثبوت ویل بر ایشان دخیل است و از وجوب زکات بر ایشان لازم می‌آید که کفار مکلف به فروع باشند؛ زیرا فرقی بین این‌ها و زکات وجود ندارد (اردبیلی، بی‌تا: ۱۸۰). مؤلفان *مسالك الافهام* (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۱۶-۱۵/۲) و *جامع الشتات* (میرزای قمی، ۱۳۸۹: ۸۹) نیز از رویه محقق متابعت کرده و بدون هیچ تفاوتی، این قول را در کتب خویش ذکر کرده‌اند. مطابق با این آیه شریفه، فایده واجب کردن فروع بر کفار این است که اگر در حالت کفر بمیرند، به خاطر ترک فروع عقاب می‌شوند؛ چنان که به خاطر ترک ایمان نیز عقاب می‌شوند (کازمی، ۱۴۰۷: ۱۶-۱۵/۲).

همچنین از این دسته آیات است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...﴾ (بقره / ۲۶۷). راوندی می‌گوید:

«این آیه اگرچه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده است، نه سایر مردم را، ولی دلالتی بر این مطلب ندارد که کافر متعبد به آن نیست؛ زیرا امری که متوجه تو باشد، به معنای نهی آن از غیر تو نیست؛ همان طور که جمیع مؤمنان نیز زکات بر آن‌ها واجب نیست و فقط بر کسی واجب است که آزاد است و مالک مقدار زکات با شرایط دیگری که ذکر شده است برای آن» (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۵: ۲۳۱/۱).

- آیات عذاب مجرمان به دلیل کوتاهی در انجام واجبات مالی: خداوند از قول مجرمان می‌فرماید: ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ﴾ (مدثر / ۴۳-۴۴). محقق

۱. «وای بر مشرکان! آنان که زکات هرگز نمی‌دهند و به عالم آخرت به کلی کافرند».

خویی در وجه تعلیل آیه می‌فرماید:

«عذاب مشرک به جهت ترک نماز و عدم طعام دادن - که به ترک زکات تفسیر شده است - استحقاق می‌یابد؛ همان گونه که وجه تعلیل فقهای موافق در آیه سابق نیز چنین بود» (موسوی خویی، ۱۴۱۸: ۱۱۹/۲۳).

همچنین خواجه‌جوینی می‌گوید:

«عذاب مشرک به جهت ترک نماز و زکات استحقاق می‌یابد و این آیات دلالت بر وجوب زکات بر کفار دارد؛ زیرا این عبارت، وصف است و به خاطر عدم ایتای زکات، داخل در ثبوت ویل برای مشرکان می‌شود» (مازندرانی خواجه‌جوینی، ۱۴۱۱: ۲۰۵/۲).

کفار مخاطب به فروع عبادات هستند؛ برای نمونه آیات: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ﴾ (آل عمران / ۹۷)، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾ (بقره / ۲۱) و ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ (قیامت / ۳۱).

نقد و بررسی

سید خویی تفسیر مذکور را از اساس مخدوش می‌داند و در مقام اشکال می‌گوید: «خطاب در اکثر آیات به مؤمنان اختصاص دارد؛ مانند قول خداوند متعال که فرمود: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ (احزاب / ۷۰) و ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (نساء / ۱۰۳)، اگرچه که در برخی آیات خطاب با عموم مردم است؛ مثل قول ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾. پس به ازاء این آیات عام، این آیات خاص وجود دارد. دو آیه نخست، دلالتی بر تکلیف کفار به فروع عبادات ندارند؛ زیرا مراد از اینکه ایشان از نمازگزاران و اطعام‌دهندگان به مسکین نبودند، اشاره‌ای است به اینکه این‌ها اسلام را اختیار نکردند و روز قیامت را تکذیب نمودند؛ چنان که در ذیل آیه اول آمده است. همچنین مراد از عدم ایتاء زکات نیز همین است که این‌ها دادن زکات را با ترک اسلام و کفر ورزیدن به آخرت ترک کردند؛ چنان که در ذیل آیه مبارکه نیز مشخص است. پس به خاطر ترک نفس فروع عبادات، عقاب به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد؛ چنان که مخفی نیست» (موسوی خویی، ۱۴۱۸: ۴۵/۲).

این برداشت از آیه، موافق با نظر برخی بزرگان همچون علامه طباطبایی در *المیزان* است که در تفسیر آیه مزبور می‌فرماید:

«امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرایی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند، از گناهان کبیره مهلک‌تر است و خدای تعالی بعضی از اقسام این

خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده است: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...﴾. دلیل اینکه منظور از مشرکان، مسلمانانی هستند که زکات نمی‌دادند، و یا به عبارت دیگر، صدقه نمی‌دادند، این است که سوره مدثر در مکه نازل شده و زکات به معنای اسلامی‌اش در مکه و در هنگام نزول این سوره واجب نشده بود» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۶۰۹/۲).

برخی دیگر از مفسران نیز همین استدلال را بیان فرموده و گفته‌اند:

«مستفاد از این آیه، آن است که مشرکان کسانی هستند که زکات نمی‌دهند و مانع زکات، کافر به روز جزاست؛ لاجرم از آیات مستفاد می‌شود که تارک نماز و تارک زکات، مشرک هستند» (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴: ۲۱۲/۱).

در نقد مباحث مذکور باید گفت که اولاً شاید مقصود از «شرک» در آیه، مجموع اعتقاد نداشتن به معاد و عدم پرداخت زکات باشد؛ زیرا عدم پرداخت زکات، اعم از انکار آن است و اتفاق فقها برای ارتداد و شرک این است که فرد، منکر ضروری دین از جمله زکات شود نه صرف پرداختن آن. ثانیاً شرک دارای اقسامی است از جمله شرک خفی و شرک جلی، و باید دید که مقصود از شرک در آیه شریفه چیست؟ زیرا در قرآن می‌توان آیاتی را یافت که به عقیده خود علامه، دلالت بر شرک خفی مؤمنان دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۳۰/۱۹)؛ از جمله آیه ۱۰۶ سوره یوسف که می‌فرماید: «و بیشتر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک‌اند». اگر مقصود شرک خفی است که این نوع شرک (بر خلاف شرک جلی) باعث خارج شدن شخص از اسلام نمی‌گردد و با اصل ایمان نیز منافات ندارد. بنابراین یک شخص مؤمن ممکن است به آفت شرک خفی گرفتار باشد. اما اگر مقصود شرک جلی باشد، عدم انجام زکات و نماز را به منزله شرک جلی شمردن، موجب تعنیت و سختگیری بر مسلمانان و خلاف رویه مسلم فقهاست.

۲-۱-۱. روایت صفوان

در کتاب تهذیب الاحکام، روایتی از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده است که پیامبر ﷺ در خیبر، پرداخت زکات را بر یهودیان واجب کرد و زکات را از ایشان اخذ نمود (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۱۹/۴).

طبق این روایت، اخذ زکات از اهل خبیر که هیچ دلیلی بر مسلمان شدن آن‌ها وجود ندارد، امری است که سنت نبوی را در اخذ زکات از آن‌ها به ما می‌رساند. بنابراین می‌توان گفت که علاوه بر جزیه، زکات نیز بر اهل ذمه وجوب دارد.

نقد و بررسی

محقق خوبی در مناقشه به این روایت می‌فرماید:

«اولاً روایت صفوان به خاطر وجود علی بن احمد بن اشیم ضعیف‌السند است؛ زیرا نه توثیق و نه مدح شده است. ثانیاً سیره مسلمانان همگی بر این است که حتی کفار ذمی به خاطر هیچ یک از احکام مؤاخذه نمی‌شوند. پس امر به نماز و روزه و حج نشده‌اند، چنان که از نوشیدن شراب، قمار و خوردن در ماه رمضان نهی نشده‌اند، پس حدود بر ایشان جاری نمی‌شود، مگر در مواردی که دلیل خاص وارد شده باشد؛ در حالی که اگر کفار مکلف به فروع بودند، حدود بر ایشان ولو از باب امر به معروف و نهی از منکر واجب بود» (موسوی خوبی، ۱۴۱۶: ۵۹).

پس حقیقت این است که کفار مکلف به چیزی جز اصول نیستند و قلم تکلیف بر آن‌ها گذاشته نمی‌شود. نسبت به فروع از جمله زکات نیز چنین است، مگر بعد از اینکه به اسلام گردن نهند که در این هنگام به سایر احکام نیز امر می‌شوند. اما قبل از آن، ایشان بر ادیان و مذهب خودشان اقرار دارند. آری، ایشان اجازه ندارند که منکرات را در سرزمین مسلمانان آشکارا مرتکب شوند، مثل خوردن علنی شراب و مانند آن، و از ارتکاب آن منع شده‌اند به خاطر حفظ شعائر اسلام؛ که این هم ربطی به محل بحث ما ندارد (همو، ۱۴۱۸: ۱۲۱/۲۳).

۱-۱-۳. قاعده «الکفار مکلفون بالفروع كما یکلفون بالأصول»

برخی فقها در باب زکات آورده‌اند:

«یک اصل کلی که مشهور امامیه به آن پایبندند، این است که کفار همان طور که به اصول دین مکلف‌اند، به فروع دین هم مکلف هستند و بر ترک این تکالیف مانند اصل بقاء بر کفر، عقوبت و کیفر خواهند دید. منتها پس از اسلام آوردن، شرع مقدس نسبت به گذشته ارفاق نموده است» (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۶۱).

این گفته، از استنباط شیخ طوسی از آیه ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ...﴾ نیز فهمیده می‌شود که معتقد شده است این آیه دلیل بر این مطلب است که در نزد ما و اکثر فقها، مشرکان مخاطب در عبادات هستند (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۲۳).

نقد و بررسی

تمسک به این قاعده در حقیقت متوجه به دو نزاع بین علماست که در مسئله «شرایط عامه تکلیف» جریان دارد:

نزاع نخست پیرامون شرط ایمان در ثبوت تکلیف است که معدودی از فقهای امامیه و اغلب فقهای اهل سنت (همان طور که در صفحات آتی خواهد آمد)، یکی از شرایط تکلیف را اسلام دانسته‌اند و بر اساس آن، کافران مکلف به احکام شرعی فرعی نیستند (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۷۰/۳؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۳۱۸/۵). فخر رازی در تأیید این نظر گفته است:

«اگر کافران، در حال کفر، مکلف به تکالیف شرعی باشند، لازمه‌اش جمع بین اسلام و کفر است، و اگر پس از پذیرش اسلام به این تکالیف مکلف باشند، لازمه‌اش وجوب قضای تکالیف گذشته بر آنان است؛ در حالی که کسی بر این نظر نیست» (فخرالدین رازی، ۱۴۱۲: ۲۴۵/۲).

اما بیشتر فقهای امامیه معتقدند که اسلام شرط تکلیف نیست و کافران موظف به انجام تکالیف الهی در اصول و فروع دین هستند. به نظر قائلان به این قول، اینکه برخی آیات قرآن کریم اختصاص به مؤمنان دارد، یا به این دلیل است که ایمان شرط قبولی اعمال است یا به این دلیل است که تنها مؤمنان به این احکام و اوامر عمل می‌کنند. برخی نیز سبب این گونه خطابات در قرآن را انعقاد پیمان عبودیت میان مؤمنان و خداوند دانسته‌اند (همان).

نزاع دوم پیرامون این مسئله است که آیا شرایط عامه تکلیف، شرط اصل تکلیف هستند یا فعلیت آن. مشهور فقها اعتقاد دارند که شرایط عامه تکلیف، شرط فعلیت حکم هستند و بدون وجود آن‌ها، حکم بر مکلف فعلیت پیدا نمی‌کند؛ برای مثال، تکلیف درباره فرد عاجز که شرط قدرت را ندارد، هیچ‌گاه به مرحله فعلیت نمی‌رسد

(نجفی، ۱۴۱۴: ۳۷/۲) و برخی دیگر همچون امام خمینی، اعتقاد دارند که این شرایط نه شرایط اصل تکلیف هستند و نه شرایط فعلیت تکلیف؛ بلکه نبودن هر یک از این شرایط، عذری عقلی است که مانع از احتجاج مولا در برابر تکلیف بر عبد می‌شود. بنا بر مبنای دوم، تکلیف درباره عاجز نیز فعلی است، ولی چون مخالفت او با تکلیف فعلی، از روی عذر عقلی است، مولا حق ندارد بر ضد او احتجاج نموده و او را عقاب کند. به نظر می‌رسد پاسخ اصلی به مسئله، در گرو بررسی این دو نزاع است و در صفحات آتی پیرامون این دو نزاع سخن خواهد رفت (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۳۱۱/۲).

۴-۱-۱-۱. قاعده جبّ

احتجاج به قاعده جبّ در کلام برخی دیگر از فقها همچون بجنوردی نیز آمده است و به دلالت التزامی حاکی از وجوب زکات بر کفار می‌باشد؛ زیرا کاربرد قاعده جبّ، پوشاندن واجبات بدنیه و مالیه یا مرکّب از همدیگر می‌باشد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۲۰/۱) و این بدان معناست که از قبل بر کافران واجب بوده است و با اسلام آوردنشان، قضای واجب از آنها ساقط می‌شود.

نقد و بررسی

دور از ذهن نیست که شرط مهم اجرای قاعده جبّ، آن است که حکم مورد نظر از احکام مختص اسلام باشد؛ یعنی در آیین پیشین فرد تازه مسلمان پذیرفته نشده باشد و از احکام عام عقلایی نیز محسوب نشود؛ زیرا به نظر فقها، این قاعده فقط احکامی را در بر می‌گیرد که در اسلام تشریح شده باشند (نووی، بی‌تا: ۴۲۶/۱۹). مسلم است که زکات و نماز از مشترکات همه ادیان آسمانی است؛ چنانچه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ (بقره/۴۳) و یا در مورد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ (مریم/۳۱).

۵-۱-۱-۱. اجماع

این اجماع از صاحب جواهر نقل شده و آن را معتبر دانسته است (نجفی، ۱۳۸۱: ۶۴/۱۵). صاحب عروه نیز با ذکر نام علما به تبیین اجماع پرداخته و خود نیز قائل به

معقد این اجماع یعنی وجوب زکات بر کفار است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴۸/۹). همچنین امام خمینی با استناد به اجماع فقهای گذشته و مشهور فقها، قائل به وجوب زکات بر کفار و غیر مسلمانانی است که در بلاد اسلامی زندگی می‌کنند. افزون بر اینکه ایشان برای اثبات نظریه خود به آیاتی نیز استناد می‌کند که وجوب فروعاً یعنی احکام را بر غیر مسلمانان واجب می‌داند و آن‌ها را جزو مکلفان می‌شمارد (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۳۱۲/۲).

نقد و بررسی

فقها بر ادعای اجماع مناقشه کرده‌اند. محقق اردبیلی در *زبدۃ البیان* در معقد اجماع اشکال می‌کند و می‌فرماید:

«از اجماع فقها، صرفاً عدم صحت زکات کافران فهمیده می‌شود نه اصل وجوب آن؛ همچنان که از اجماع فقها، سقوط زکات از عهده کافر با اسلام آوردن او دانسته می‌شود، با استناد به حدیث «الإسلام یجب ما قبله» (اردبیلی، بی‌تا: ۱۸۰).

۲-۱. دیدگاه غیر مشهور

فقهای مخالف وجوب زکات بر غیر مسلمان، معتقدند که پرداخت زکات تنها بر مسلمانان واجب است (موسوی خویی، ۱۴۱۸: ۷۴/۲؛ منتظری، ۱۳۶۷: ۴۴۶/۳).

۱-۲-۱. مستندات قول غیر مشهور

علمای مخالف وجوب زکات بر غیر مسلمانان نیز به ادله‌ای برای اثبات نظریات خود تمسک نموده‌اند:

۱-۲-۱-۱. وجوب جزیه برای اهل ذمه

فقهای مخالف با استناد به وجوب جزیه برای اهل ذمه، معتقدند با توجه به اینکه خداوند برای اهل ذمه، جزیه را مقرر نموده و این مسلم بین فقهاست که شرط وجوب پرداخت جزیه، کافر بودن شخص است، لذا اگر کافری اسلام بیاورد، ملزم به پرداخت جزیه نیست و به واسطه اسلام او، واجبات مالی دیگر همچون زکات و خمس بر وی مقرر می‌شود. منتظری می‌نویسد:

«زکات و خمس بر اهل ذمه واجب نیست؛ چرا که جزیه، آن‌ها را از پرداخت زکات و خمس معاف می‌کند» (منتظری، ۱۳۶۷: ۴۴۶/۳).

همچنین عمید زنجانی بر اساس تئوری فقه حکومتی می‌گوید:
 «فلسفه وجوب جزیه این است که همان‌گونه که مسلمین موظف به پرداخت خمس و زکات هستند، کفار ذمی نیز موظف به پرداخت جزیه هستند؛ بنابراین از پرداخت خمس و زکات معاف هستند» (عمید زنجانی، ۱۳۸۸: ۲۰۲).

نقد و بررسی

این امر مسلم است که جزیه با زکات دارای تفاوت‌های آشکاری هم از حیث احکام و نیز شرایط وجوب و هم از حیث مصارف آن‌هاست؛ زیرا وجوب جزیه، بر عهده کافر ذمی است که قصد اقامت در جامعه اسلامی داشته باشد و این نوعی قرارداد دوطرفه بین دولت و اوست که مقدار آن را حکومت تعیین نموده و به صورت سالانه به دولت پرداخت می‌شود و در صورتی که هر یک از ایشان بر خلاف قرارداد عمل نماید، طرف مقابل تعهدی ندارد، و از جمله شروط جزیه این است که جزیه در مواردی ساقط می‌شود، نظیر جلب اعتماد یا کوتاهی دولت در اخذ آن تا یک سال (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۰۸/۲؛ ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۰۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۵۸/۲۱؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۴۲/۲)؛ اما زکات یک واجب عبادی الهی است که موارد مصرف و نصاب‌های آن کاملاً توسط شارع مقدس مشخص شده است، و با فرض وجوب، هر فردی ملزم به پرداخت آن است، اعم از اینکه حقوق شهروندی او رعایت بشود یا نشود؛ بلکه این تکلیف، یک تکلیف الهی است. بنابراین اگر کافر مکلف به پرداخت زکات باشد، فرقی ندارد که در جامعه اسلامی سکونت داشته باشد یا نه، و این بر خلاف جزیه است (موسوی سبزواری، بی‌تا: ۱۴۵/۱).

با تکیه بر وجوهات تفاوت ارائه‌شده، میرهن است که زکات و جزیه دو مقوله کاملاً متمایز از هم هستند که نمی‌توان یکی را جایگزین دیگری نمود؛ چرا که فلسفه وجوب جزیه بر کفار ذمی، معافیت از پرداخت زکات نیست؛ بلکه فلسفه‌هایی همچون حفظ امنیت اهل ذمه، تضمین پایداری آن‌ها به تعهداتشان و ... برای آن وجود دارد.

۲-۱-۲. اطلاق آیات

استدلالی دیگر از فقهای مخالف، اطلاق آیات و روایات است؛ بدین توضیح که چنانچه پرداخت زکات بر اهل ذمه واجب می‌بود، قطعاً شارع مقدس که در مقام بیان احکام و شرایط جزیه و زکات بوده است، آن را بیان می‌نمود، نه اینکه به صراحت آن را به بعد از ایمان موکول نماید.

اطلاق آیات را می‌توان در این آیه دید که خداوند به صورت مطلق آورده است:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّاتِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ (توبه / ۶۰).

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۲ (حج / ۴۱).

لذا صدور کلام از قول خداوند متعال در باب زکات، بدون قید یا شرطی است و این اطلاق را می‌رساند.

تقد و بررسی

این استدلال نیز نمی‌تواند چندان قانع‌کننده باشد؛ زیرا ایمان شرط قبولی و صحت عمل است نه شرط وجوب آن بر کافر.

۲-۱-۳. روایت زراره

بعضی از محققان امامیه از جمله سید خویی (موسوی خویی، ۱۴۱۸: ۱۲۳/۲۳)، بحرانی (۱۴۲۳: ۳۶/۲)، نمازی شاهرودی (بی‌تا: ۱۵۲/۹) و برخی دیگر معتقدند که مشرکان و کفار در فروع دین مخاطب نبوده، تنها در اصول و ایمان مخاطب هستند و لذا در تفسیر این آیه، روایتی نقل کرده‌اند:

۱. «همانا صدقات [زکات]، برای نیازمندان و درماندگان و کارگزاران زکات و جلب دل‌ها و آزادی بردگان و ادای بدهی بدهکاران و [هزینه جهاد] در راه خدا و تأمین در راه مانده است. این دستور، فرمانی از جانب خداست و خداوند، دانا و حکیم است.»

۲. «همان کسانی که هر گاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست!».

«زراره می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: در مورد معرفت امامان از شما که بر همه خلق واجب است، مرا خیر بده؟ فرمود: خداوند عز وجل محمد صلی الله علیه و آله را به سمت همه مردم به عنوان رسول و حجت خدا بر همه خلق در روی زمین مبعوث کرد؛ پس هر کس به خداوند و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد و او را پیروی و تصدیق کند، معرفت ما امامان علیهم السلام نیز بر او واجب است و هر کس به رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و او را تصدیق نکند و حقشان را نشناسد، پس چگونه معرفت امام علیهم السلام بر او واجب باشد، در حالی که او به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آن دو را نشناخته است؟» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۰/۱).

سند این روایت صحیح است و هیچ کس بدان خدشه‌ای وارد نکرده است. در وجه تعلیل به این روایت گفته شده که این روایت دلالت دارد بر اینکه وجوب معرفت امام علیهم السلام بعد از معرفت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است، از این جهت که معرفت امام علیهم السلام از مهم‌ترین فروع است. پس صحیح‌ه دلالت دارد بر اینکه وجوب آن بعد از اصول است و نتیجه اینکه هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد، مکلف به معرفت امام نیست تا چه رسد به سایر فروع احکام (فیاض کابلی، بی‌تا: ۲۷۲/۶).

سید خویی نیز در استدلال بر موافقان با استناد به این روایت می‌فرماید:

«مطابق روایت معتبری از کتاب کافی که مخالفان بدان استناد کرده‌اند، به این مضمون که: «کافر، اول امر به اسلام و بعد امر به ولایت شده است»، وقتی که کافر در حال کفرش، مکلف به ولایت که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین فروع است، نشده و بعد از اسلام مکلف به آن شده است، آیا تو انتظار داری که در سایر احکام مکلف شود؟» (موسوی خویی، ۱۴۱۶: ۵۹).

نقد و بررسی

استدلال سید خویی به روایت زراره، مورد مناقشه برخی فقها قرار گرفته است.

سبحانی در این باره می‌گوید:

«روایت در صدد بیان ترتیب طبیعی معرفت است و آن تقدم معرفت خدا و رسول بر معرفت امام علیهم السلام است، مانند تقدم معرفت خدا بر معرفت رسول؛ نه اینکه معرفت متأخر، مشروط به حصول معرفت متقدم باشد. پس چقدر تفاوت است بین این دو» (مازندرانی خواجه‌بوی، ۱۴۱۱: ۲۲۰/۶).

صاحب *عناوین* چنین اشاره می‌کند که مراد از آن ترتیب در مطلوب بدین معناست که معرفت خدا و رسول قبل از معرفت امام است، نه اینکه معرفت امام علیه السلام طلبش مشروط به حصول معرفت آن دو باشد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۷۱۹/۲).

۱-۲-۴. تکلیف مالایطاق

این دلیل، از قول ابن عقیل عمّانی است. ایشان می‌گویند روشن است که وجود ایمان، شرط صحت پرداخت زکات است. اگر قائل به وجوب تکلیف باشیم، ولی پرداختن ایشان - به دلیل اینکه عنصر ایمان در این اشخاص وجود ندارد - صحیح نباشد، تکلیف مالایطاق پیش می‌آید و تکلیف مالایطاق هم ممنوع است و چون تالی باطل است (چون در حال کفر زکات پذیرفته نمی‌شود)، پس مقدم هم باطل است و زکات بر کافر واجب نیست (عمّانی، بی‌تا: ۶۳).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد این گفته محل تأمل است و تکلیف مالایطاق در این مقام محقق نمی‌شود؛ زیرا محل تکلیف مالایطاق موضعی است که فرد قادر به انجام آن نباشد که در این صورت به خاطر عدم انجام آن، خداوند متعال او را عذاب نمی‌کند، در حالی که در اینجا کافر قدرت بر انجام تکلیف دارد، نهایت آنکه (به اجماع فقها) چون عنصر ایمان در وی وجود ندارد، از او پذیرفته نمی‌شود. از طرفی، خود ایمان که شرط صحت یا قبولی عمل است، امری اختیاری بوده که کافر نسبت به تحقق بخشیدن بدان قدرت دارد و از این حیث فرقی میان این شرط و سایر شروط (نظیر طهارت برای نماز) نمی‌باشد.

۲. نظر علمای اهل سنت

بین علمای اهل سنت نیز اختلافاتی در حکم وجوب زکات بر کفار مشاهده می‌شود. شافعیه، حنابله و حنفیه معتقدند که زکات بر کفار واجب نیست، اما فقهای مالکیه بر این باورند که زکات بر ایشان نیز واجب است.

۱-۲. نظر فقهای مالکی

مالک بن انس برای فتوای خود مبنی بر اینکه پرداخت زکات همان طور که بر مسلمانان واجب است، بر کفار نیز واجب است، می‌گوید: اسلام شرط صحت پرداخت زکات است نه شرط وجوب آن؛ بنابراین زکات بر کافر واجب است و باید آن را بپردازد، ولی اگر بپردازد، از او پذیرفته نمی‌شود تا زمانی که مسلمان شود. ایشان در بیان فایده این تکلیف می‌فرماید: این تکلیف به این معناست که بر ترک آن عقوبت می‌شود، عقوبتی که زائد بر عقوبت کفر است؛ زیرا کافر مخاطب در فروع شریعت است که اگر باشد، از او پذیرفته نمی‌شود، مگر بعد از آنکه اسلام بیاورد (ابن قدامه مقدسی، ۱۳۸۸: ۷۴/۳-۷۵).

۱-۱-۲. مستند فقهای مالکی: آیه ۳۸ انفال

مالکیه دلیل بر دیدگاه خویش را آیه ۳۸ سوره مبارکه انفال می‌دانند که می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾^۱. ایشان با استناد به این آیه می‌گویند: «اسلام شرط وجوب صحت زکات است، پس اسلام شرط صحت آن نیز می‌باشد؛ زیرا زکات جز با نیت صحیح نیست و نیت از کافر پذیرفته نمی‌شود و همه فقهای اهل سنت به جز شافعیه اتفاق نظر دارند که این قول سخن مالکیه است» (ماوردی، ۱۴۰۶: ۸۶/۱).

۲-۲. نظر فقهای شافعیه، حنابله و حنفیه

فقهای شافعیه، حنابله و حنفیه معتقدند که زکات بر اهل ذمه و مجوسی‌ان در نخلستان‌ها و زراعات و چهارپایانشان واجب نیست؛ زیرا زکات برای مسلمانان وضع شده است تا تطهیری برای آن‌ها باشد تا این اموال را به فقرایشان رد کنند و جزیه برای اهل کتاب وضع شده است و کفار تا زمانی که در سرزمین خودشان هستند که با مسلمانان صلح کرده‌اند، غیر از جزیه چیزی بر آنان در اموالشان واجب نیست؛ مگر اینکه در بلاد اسلامی تجارت کنند که در این صورت، عشر از ایشان گرفته می‌شود و دلیل اینکه زکات بر ایشان واجب نیست، این است که جزیه بر ایشان واجب است.

۱. «به آن‌ها که کافر شدند، بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند [و ایمان آورند]، گذشته آن‌ها بخشوده خواهد شد.»

۱-۲-۲. مستندات فقهای شافعیه، حنابله و حنفیه

دلایل شافعیه، حنابله و حنفیه مبنی بر اینکه پرداخت زکات بر کافر واجب نیست، عبارت‌اند از:

۱-۲-۲.۱. دلیل اول: قرآن

خداوند در آیه ۱۰۳ سوره توبه می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾. وجه استدلال به آیه مذکور این است که ضمیر در «أموالهم» به مسلمانان برمی‌گردد؛ زیرا کفار اهلیت تزکیه و تطهیر را ندارند و مسلمانان محتاج تزکیه و تطهیر هستند. بنابراین با استدلال به این آیه می‌توان گفت که زکات بر کافر واجب نیست (احمد بن ترکی مالکی، ۲۰۰۲: ۳۸-۳۷/۱).

۱-۲-۲.۲. روایات

علمای سه مذهب، در عدم وجوب زکات بر اهل ذمه، به روایات بسیاری استناد می‌کنند؛ از جمله:

۱- امام احمد بن حنبل در بیان مستند این حکم می‌گوید:

«دلیل ما آیه جزیه و روایت پیامبر ﷺ است که معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: "خذ من کلّ حالم دیناراً"، در حالی که آن‌ها هم عرب بودند؛ برای اینکه حکم جزیه در قرآن و سنت ثابت شده است، چه عرب باشند چه غیر عرب» (خلال، ۱۴۱۴: ۶۸/۱).

۲- در کتاب *الشرح الكبير على المقتنع* چنین آمده است که از غیر بنی تغلب زکات گرفته نمی‌شود و قاضی می‌گوید از انصاری و یهودیان عرب گرفته می‌شود (محمد النوری، ۱۴۲۱: ۲۵۷/۱۲).

۳- روایت ابن عباس که پیامبر ﷺ معاذ را به یمن فرستاد و فرمود:

آن‌ها را به شهادت لا إله إلا الله و رسالت من دعوت کن؛ اگر اطاعت کردند، به آن‌ها آموزش بده که خداوند نمازهای پنج‌گانه را در هر روز و شب بر ایشان واجب کرد؛ اگر اطاعت کردند، بدان‌ها یاد بده که زکات بر آن‌ها واجب است و از اغنیایشان گرفته می‌شود و به فقرايشان داده می‌شود» (بخاری جعفی، ۱۴۲۲: ۲۲۴/۲، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ح ۱۳۹۵).

با توجه به این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله در دستوری که به معاذ می‌دهد، کفار را ملزم به پرداخت زکات نمی‌کند، مگر بعد از اینکه شهادتین را بر زبان جاری کردند و وارد اسلام شدند (احمد بن ترکی مالکی، ۲۰۰۲: ۳۷/۱-۳۸).

۲-۱-۳. اجماع فقها

اهل سنت اجماع دارند بر اینکه زکات بر مسلمانان واجب است. این اجماع را نووی و ابن رشد (مالکی) نقل کرده‌اند (عزالعرب فؤاد، بی‌تا: ۱۱/۲) و بر کافر واجب نیست (ابن قدامه مقدسی، ۱۹۶۸: ۳۴۳/۹).

۲-۱-۴. دلیل عقلی

برخی فقهای اهل سنت گفته‌اند زکات جزء واجباتی است که نیاز به قصد قربت دارد و کافر اهلیت قصد قربت را ندارد؛ پس زکات نیز از او گرفته نمی‌شود (خلال، ۱۴۱۹: ۷۶۹/۱؛ کاسانی حنفی، بی‌تا: ۴/۲). به نقل از حنفیه و حنابله آمده است که از کافر چیزی پذیرفته نمی‌شود تا زمانی که مسلمان شود؛ زیرا زکات عبادت است و کفار مخاطبان شرایع نیستند (کاسانی حنفی، بی‌تا: ۷۸/۲؛ ابن قدامه مقدسی، ۱۴۱۹: ۴۸۸/۲). شافعیه نیز در این باره می‌گویند: «کافر چه اصلی باشد چه فرعی، زکات بر او واجب نیست؛ با این استدلال که زکات حقی است که کافر ملتزم به پرداخت آن نشده است، بنابراین بر او لازم نمی‌شود؛ مثل غرامت متلفات که تا زمانی که فرد ملتزم نشود، کسی نمی‌تواند او را ملزم به پرداخت نماید» (نووی، بی‌تا: ۳۲۸/۵).

۳. نظر مختار

به نظر می‌رسد خلط مبحث فقهای مذاهب بین مسئله مکلف بودن کفار به فروع و التزام حکومت اسلامی به گرفتن زکات از کفار، عمده‌ترین دلیل اختلاف نظر میان ایشان است. ارتباط چندانی بین وجوب زکات بر کفار و مشرکان، و وجوب پرداخت زکات توسط اهل ذمه وجود ندارد تا لازم باشد برای پاسخ به مسئله، ابتدا شرایط عامه تکلیف بررسی گردد. از دیدگاه کلامی، کفار و مشرکان مکلف به فروع هستند، اما باید دانست که پذیرش قول بعضی فقهای امامیه و اهل سنت مبنی بر توجه به ثبوت جزیه، به معنای

عدم تکلیف کافران نسبت به زکات در اصل تکلیف و نزد حق تعالی نیست؛ زیرا حق نزد خداوند این است که فروع بر تمام انسان‌ها واجب است، ولی به دلیل عدم التزام کفار به فروع دین (از جمله زکات) که این عدم التزام به جهت انکاری است که از اساس نسبت به اصول دارند، چنین پرداختی از ایشان نه پذیرفته می‌شود (چون ایمان ندارند) و نه توقعی از ایشان (به دلیل اولویت پذیرش اصول) می‌رود و نه مجوز شرعی برای مجبور ساختن ایشان بر پرداخت زکات موجود است. اما به خاطر تعهد دولت اسلامی به حفظ جان و مال کفار، و نیز عدم التزام آنان به برخی مسئولیت‌ها نسبت به حکومت (همچون سربازی و...) و سایر مصارف و هزینه‌ها، جزیه به عنوان یکی از مصادیق مالیات اسلامی، از آنان اخذ می‌شود. در میان فقها، حسینی طهرانی در توضیح المراد کلام نیکویی دارد. ایشان می‌گوید: «معنی حدیث [زراره] این است که کافر ملزم به فرائض و معرفت به امام قبل از اجابت دعوت به خداوند ﷺ و رسول او نمی‌شود و این دعوت در حق او ممتنع است و این ممتنع بودن، مستلزم عدم تکلیف او به فرائض نیست. این طریق از استدلال می‌تواند جمع بین اقوال و روایاتی باشد که به آن تمسک جسته‌اند» (حسینی طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/۵۹۸).

این دیدگاه تا حدودی مشابه با نظر مالک است که معتقد است اسلام شرط صحت پرداخت زکات است نه شرط وجوب آن؛ بنابراین زکات بر کافر واجب است... و اگر بپردازد از او پذیرفته نمی‌شود تا زمانی که مسلمان شود.

افزون بر این، دلایل نگارندگان بر مکلف بودن کفار به احکام شرعی فرعی - که مؤید نظر فقهای مشهور امامیه و مذهب مالکیه است - این است که:

اولاً بین اصول و فروع نمی‌توان تفکیک قائل شد، به گونه‌ای که کافران به اصول مکلف باشند ولی به فروع مکلف نشوند؛ زیرا یکی از اصول، ایمان و لزوم اطاعت از نبوت است، چنانچه آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/ ۵۹). به اعتقاد علمای اصول، اطاعت از رسول، امری ارشادی است. امر ارشادی،

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [اوصیای پیامبر] را و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

ارشادکننده به حکم عقل یا به مقدمیت متعلق آن برای چیز دیگر است. مصلحت اطاعت از رسول، در شناخت وظایف عملی و تبعیت از فروع و وسیعی است که آگاهی از احکام عملی شریعت، نتیجه آن است (مشکینی، ۱۴۱۳: ۷۵/۱) و به تعبیر علامه طباطبایی در *المیزان*، معنا ندارد که به مقدمه‌ای که مستلزم نتیجه‌ای است، امر شود، اما خود آن نتیجه ممنوع باشد (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۵۳/۸).

ثانیاً برای مکلف شدن یک فرد باید نگرینست که چه عواملی موجب تنجز تکلیف بر وی می‌گردد؟ زیرا مسلم است که تکلیف باید به مرحله تنجز برسد تا بر وی اتمام حجت شود. آخوند خراسانی می‌گوید:

«حکم شرعی چهار مرحله دارد: ۱- مرحله اقتضا، یعنی شارع مصالح و مفاسدی را که در ذات اشیا وجود دارد و زمینه جعل حکم بر اساس آن‌ها فراهم می‌گردد، در نظر می‌گیرد؛ ۲- مرحله انشا، که شارع طبق همان مصالح و مفاسد، احکام مناسبی را قانون‌گذاری می‌کند؛ ۳- مرحله فعلیت، و آن مرحله اعلان و وادار نمودن مکلف به انجام فعل و یا ترک آن است؛ ۴- مرحله تنجز یا تنجیز، و آن مرحله‌ای است که حکم به مکلف رسیده و برای ترک آن عذری ندارد» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۵۸/۱).

چنان که روشن است، تنجز دایرمدار علم است و اگر ابلاغ به نحو بیان واصل شده باشد، تکلیف متحقق است و بنابراین جهلی که عارض شود، به نحو جهل تقصیر است و نمی‌توان فرد مکلف را بی‌مسئولیت شمرد. بنابراین مقصود از کافر مکلفی که مستحق عقوبت باشد، کافر معاند است. برای نمونه، خداوند در قرآن درباره یهودیان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم، او را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ [ولی] جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند» (بقره/۱۴۶).

آری! بی‌تردید کفاری که تکلیف در حق ایشان منجز نشده است، مستحق توبیخ و عذاب نیستند و شاید مقصود سید خوئی از مؤاخذه نشدن کفار، همین دسته باشد؛ زیرا اکثر کفار از این قسم‌اند و اصل هم بر عدم تنجیز است (موسوی خوئی، ۱۴۱۸: ۱۱۹/۲۳).

نتیجه‌گیری

۱- با تتبع در آراء فقهای مذاهب اسلامی چنین معلوم می‌شود که میان مسئله مکلف بودن

کفار به فروع، و التزام حکومت اسلامی به گرفتن زکات از کفار، خلط مبحث اساسی شده است و عمده‌ترین دلیل اختلافات مطرح‌شده نیز ریشه در همین مطلب دارد. وجوب پرداخت مالیات اسلامی به عنوان نوعی التزام در برابر خدماتی که جامعه اسلامی بر اقلیت‌های دینی ارائه می‌دهد، همچون متعهد شدن به حفظ جان و مال آنان، تأمین حقوق شهروندی و نیز عدم التزام به برخی مسئولیت‌های حیاتی کشور همچون دفاع از تمامیت آن و سربازی و... سبب تشریح «جزیه» به عنوان حقی برای حکومت در فقه اسلامی شده است که از ایشان بازستاند. اما اینکه حکومت اسلامی علاوه بر جزیه، پرداخت زکات را بر کفار الزام نماید، امری است که نیازمند مستند شرعی است. قاعده کلامی «الکفار مکلفون»، اثبات اصل تکلیف می‌کند نه فعلیت آن، و وقتی که اصل تکلیف ثابت شد، طبق قاعده «الحاکم ولی الممتنع» می‌توان آن‌ها را ملزم به پرداخت زکات نمود.

۲- پذیرش قول فقهای مذاهب مبنی بر توجه به ثبوت جزیه، به معنای نپذیرفتن دیدگاه موافقان با تکلیف کافران نسبت به زکات در اصل تکلیف و نزد حق تعالی نیست؛ همچنان که حسینی طهرانی و مالک بن انس بدان قائل شده‌اند؛ زیرا حق نزد خداوند این است که فروعاً تکلیف بر تمام انسان‌ها واجب است، چنان که قاعده اشتراک احکام نیز بر آن دلالت دارند؛ چرا که علمای اسلامی اجماع دارند که خداوند در واقع و لوح محفوظ، احکام را بر اساس مصالح و مفاسد جعل نموده است و هر انسانی که به سنّ تکلیف برسد و دارای رشد عقلی، بلوغ و قدرت باشد، نسبت به آن‌ها مکلف است، چه عالم به آن باشد و چه جاهل، چه مسلمان باشد و چه کافر. ولی باید دانست که تجز این تکالیف، دائرمدار علم است و اگر ابلاغ به نحو بیان واصل شده باشد، در آن صورت است که تکلیف متحقق است و بنابراین جهلی که بر فرد مکلف عارض شود، به نحو جهل تقصیر است و نمی‌توان فرد را بی‌مسئولیت شمرد. از این رو، مقصود از کافر مکلفی که مستحق عقوبت باشد، کافر معاند است؛ چرا که به دلیل عدم التزام کفار به فروع دین - که به جهت انکاری است که اساساً از اصول می‌کنند - پرداخت زکات از سوی ایشان، نه پذیرفته می‌شود (چون ایمان ندارند) و نه توقعی از ایشان (به دلیل اولویت پذیرش اصول) می‌رود؛ همچنان که برخی از علمای اسلامی بر این مدعا تصریح کرده‌اند.

کتاب‌شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن زهره حلبی، سیدحمزة بن علی حسینی، غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۴. ابن قدامه مقدسی، موفق‌الدین عبدالله بن احمد بن محمد، المغنی، قاهره، مکتبه القاهره، ۱۳۸۸ ق.
۵. احمد بن ترکی مالکی، خلاصة الجواهر الزکیة فی فقه المالکیه، ابوظبی، المجمع الثقافي، ۲۰۰۲ م.
۶. اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، المکتبه الجعفریه، بی تا.
۷. انصاری، محمدعلی، الموسوعة الفقهية المیسرة و یلیها الملحق الاصولی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۸. بحرانی، یوسف بن احمد، الدرر النجفیة من الملتقطات البوسفیه، بیروت، شركة دار المصطفى علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۳ ق.
۹. بخاری جعفی، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. حسینی جرجانی، سیدامیر ابو الفتح، تفسیر شاهی او آیات الاحکام، تهران، نوید، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. حسینی طهرانی، سیدهاشم، توضیح المراد تعلیقة علی شرح تجرید الاعتقاد، تهران، مفید، ۱۳۵۶ ش.
۱۲. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، العناوین الفقهیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. خال، ابوبکر احمد بن محمد، احکام اهل الملل و الردة من الجامع لمسائل الامام احمد بن حنبل، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. طباطبایی زدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم، العروة الوثقی، قم، دار التفسیر - اسماعیلیان، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۱۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الرسائل العشر، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.
۱۸. همو، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. علامه حلّی، ابومنصور جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۲۱. عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حدّاء، مجموعة فتاوی ابن ابی عقیل، قم، بی نا، بی تا.
۲۲. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، افق، ۱۳۸۸ ش.
۲۳. فیاض کابلی، محمد اسحاق، تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی، قم، محلاتی، بی تا.
۲۴. قطب‌الدین راوندی، ابوالحسین سعید بن هبة الله، فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۵. کاسانی حنفی، علاء‌الدین ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، قاهره، دار الحدیث، ۲۰۱۸ م.
۲۶. کاظمی (فاضل جواد)، جواد بن سعد، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، تهران، کتابفروشی مرتضوی، بی تا.

۲۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۸. مازندرانی خواجهی، محمد اسماعیل بن حسین بن محمد رضا، *الرسائل الفقهیه*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۲۹. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری بغدادی، *الاحکام السلطانیه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۳۰. مشکینی، علی، *اصطلاحات الاصول و معظم ابیائها*، قم، الهادی، ۱۳۷۱ ش.
۳۱. منتظری، حسین علی، *کتاب الزکاة*، چاپ دوم، قم، مرکز جهانی مطالعات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقابزرگ، *القواعد الفقهیه*، تحقیق مهدی مهریزی، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۳۳. موسوی خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، ترجمه علی اسلامی، چاپ بیست و یکم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ ق.
۳۴. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *فقه العترة فی زکاة الفطره*، تقریر سید محمد تقی حسینی جلالی، چاپ دوم، قم، چاپخانه نمونه، ۱۴۱۶ ق.
۳۵. همو، *موسوعة الامام الخوئی*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸ ق.
۳۶. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، *جامع الاحکام الشرعیه*، چاپ نهم، قم، المنار، بی تا.
۳۷. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، *جامع الشتات (فارسی)*، تصحیح مرتضی رضوی، تهران، کیهان، ۱۳۸۹ ش.
۳۸. نجفی، محمد حسن بن باقر، *جوهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. نمازی شاهرودی، علی، *مستدرک سفینه البحار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۴۰. نووی، ابوزکریا محیی الدین یحیی بن شرف، *المجموع شرح المهذب (مع تکملة السبکی و المطیعی)*، بیروت، دار الفکر، بی تا.

اعتکاف نیابتی از متوفی در فقه اسلامی*

□ ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۱

چکیده

بر اساس قاعده اولیه، لازم است که عمل عبادی توسط خود مکلف انجام گیرد و نیابت شخص دیگر برای انجام آن اعمال جایز نیست. یکی از اعمال عبادی اعتکاف است که از این جریان مستثنا نیست. گاهی این عبادت که به نحوی مانند نذر و امثال آن بر مکلف واجب شده است، از وی فوت می‌شود و مکلف می‌میرد، در حالی که ذمه‌اش به آن عمل مشغول است. حال آیا جایز است که ولی او، قضای آن را به نیابت از متوفی به جای آورد و در این صورت، ذمه میت با این عمل نیابتی فارغ می‌شود؟ از منظر امامیه در اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاهی که چنین نیابتی را بر نمی‌تابد و دیدگاهی که به جواز چنین نیابتی قائل است که با وجود ادله، جواز نیابت صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در مذاهب اربعه، دیدگاه‌ها متفاوت است؛ از منظر حنابله در صورتی که این اعتکاف قضاشده، به واسطه نذر واجب شده باشد، باید ولی میت به نیابت از مرده به جای آورد.